

صبر و بی صبری مولانا

دکتر محمد رضا نجاریان

استادیار دانشگاه یزد

چکیده

صوفیان صبر را یکی از مقامات سلوک شمرده اند و در تعریف آن می گویند که صبر، خویشتن داشتن نفس است از اظهار جزع و شکایت به غیر خداوند و برای آن اقسام بسیار قائلند؛ از آن جمله صبر بر طاعت و پایداری در انجام اوامر و تجنب از منهیات است. صبر بر طاعت سبب ارتقا به درجات ایمانی و ملکوت انسانی می شود. از این رو مولوی انسان را به یوسف، عالم صورت را به چاه و صبر بر طاعت را به ریسمان تشبیه می کند. او معتقد است که پیامبر از طریق مقام صبر توانست به آسمانها عروج کند. بیشترین سخن مولانا در مثنوی در باره مقاومت و صبر در برابر گرایش های نفس است که موجب می شود صفات و قدرت های الهی در روح تجلی کند. مولانا در بحث اتحاد عاشق و معشوق به بیان نقش مهم صبر در رساندن انسان به مقام فنای فی الله و بقای بعد از فنا می پردازد. در دفتر ششم در نتیجه گیری از داستان سلطان محمود و غلام هندو، صبر ماه در برابر شب را سبب آن می داند تا از خورشید نور بگیرد؛ نیز صبر گل در برابر خار را سبب معطر شدن آن می داند؛ اما مولانا در غزلیات در مقابل تجلی جمال معشوق، بی صبر است که در نتیجه سکر در مجلس سماع بر زیانش جاری است. در این مقاله سعی شده است انواع صبر و جایگاه آن از دیدگاه مولانا تحلیل گردد.

کلید واژه ها: مولانا، صبر، تجلی، روح، انسان، بی صبری

مقدمه

راغب اصفهانی درباره لغت صبر می‌نویسد: صبر به معنی در تنگنا ننگ داشتن است. وقتی گفته می‌شود صبر الدابّه، یعنی چهارپا را بدون علف یا بدون اینکه بتواند علف بخورد، حبس کردم. صبر فلاناً: او را زندانی کردم به طوری که راه خروجی نداشته باشد. (راغب، ۱۳۶۲، ۲۷۳). در تفسیر ابوالفتح رازی است که: اما صبر حبس نفس باشد یا آنکه نفس کاره بود آن را (رازی، ۱۳۸۲، ج ۱، ۱۶۷). صبر پنجمین مقام از مقامات تصوّف است. در خبر است که پیغمبر را از ایمان پرسیدند، گفت: صبر است و خوش‌خویی. در قرآن کریم در آیه ۲۰۰ سوره آل عمران آمده است: یا ایّها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا. «ای مؤمنان صبر پیشه خود کنید و یکدیگر را نیز به صبر فراخوانید و...» گفته اند که صبر فروتر از مصابره و مصابره فروتر از مرابطت است. (سجادی، ۱۳۸۰: ۲۶).

امام خمینی (ره) می‌فرماید: انواع صبر که مخصوص اهل سلوک و کامل اولیاء است عبارتند از: ۱. صبر لله که از مقامات نازله سالکین است که از آمال نفسانیه منسلخ شدند و مهاجرت الی الله کردند. ۲. صبر بالله را دو مقام است: یکی برای سالک ثابت است و یکی برای اهل صحو بعد از محو. اولی آن است که سالک پس از خروج از بیت و هجرت الی الله مشاهده کند که تمام حرکات و سکنتش به حول و قوه خدا است، اما دومی پس از آن است که طی مقامات سلوک شد و منتهی به فناء کلی و محو مطلق گردید. او در این مقام عین الله و اذن الله و ید الله است. ۳. صبر علی الله: پس از تمکین این مقام است؛ یعنی که تمام بلیات و مصیبات را جلوه های اسماء و صفات بیند. ۴. صبر فی الله: برای اهل حضور است که مشاهده جمال اسمائی کردند. ۵. صبر مع الله: برای مشاهده جمال ذات است. پس از این، مقام استهلاک و فناء است. ۶. صبر عن الله: صبر مشتاقین و محبوبین است که اشق مراتب صبر است. شاید یک معنی «ما أُوذِيَ نَبِيٌّ مَثَلًا ما أُوذِيَ» همین باشد (امام خمینی، ۱۳۸۲: ۴۱۸).

ملاحسین کاشفی واعظ در لب لباب مثنوی راجع به صبر می‌نویسد: و به صبر، نفس از جمیع الوان ظلمات و کدورات آرزوها و تمنّاها پاک شود، و از ترک تعلقات دل صافی گردد. (لب لباب مثنوی، ص ۲۳۶)

ما در این مقاله پس از بررسی صبر از دیدگاه شرع و بزرگان عرفان به دیدگاه مولانا جلال الدین محمد بلخی در باره صبر می‌پردازیم و در کنار آن به بی صبری او نیز اشاره خواهیم کرد:

صبر از دیدگاه قرآن و حدیث

پیامبر فرمود: الایمان نصفان؛ نصف صبر و نصف شکر (صرافى، ۱۳۷۶: ۴۸). حضرت علی (ع) فرمود: فَإِنَّ الصبر من الایمان كالرأس من الجسد ولاخیر فی جسد لا رأس معه ولا فی ایمان لا صبر معه. (نهج البلاغه، حکمت ۹۲). امیرمؤمنان فرمود: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ الْإِيمَانَ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ عَلَى الصبر والیقین والعدل والجهد. (برازش، ۱۴۰۸: ۲۵۳)

صبر در برابر عوامل درونی

صبر در معصیت: که انسان در جهاد با نفس و جنود ابلیس صبر کند. اگر کسی از این ورطه گذشت صبر در طاعات برای او سهل است. (امام خمینی، ۱۳۸۲، ص ۴۱۵). أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (یوسف / ۹۰)

صبر در اطاعت: واصطبر لعباده (مریم/ ۶۵). وَأَمَّا أَهْلُكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا (طه/ ۱۳۳). امام خمینی می فرماید: صبر در برابر افسار گسیختگی در ترک طاعات آسان است ولی در برابر افسار گسیختگی پس از اتیان عمل و اطاعت سخت است؛ زیرا مبتلا به عجب و کبر و ... می شود.

صبر در مقابل عوامل بیرونی

صبر در مقابل آزار مشرکان و کفار: وقتی در جنگ أحد مسلمانان شکست خوردند و دندان پیغمبر شکسته شد و خون بر چهره آن حضرت جاری شد، خواست نفرین کند. اما خداوند فرمود: «فاصبر لحکم ربک و لا تکن کصاحب الحوت اذ نادى و هو مکظوم». در برابر قضای پروردگارت صابر باش و مانند یونس نباش که در طلب عقاب قوم خود عجله کرد، اما سرانجام پشیمان شد و اظهار ندامت کرد. (کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۹۸). خداوند با بیان زندگی انبیا برای پیامبر این حقیقت را به آن حضرت تعلیم می دهد که انبیای بزرگ فقط از طریق صبر و مقاومت توانستند جوامع بشری را از چنگال ظلم و شرک و انحطاط اخلاقی نجات بدهند؛ مثل آیه ۴۱ سوره هود و ۱۳۷ و ۱۲۸ سوره اعراف. نیز آیه ۳۴ سوره احقاف که می فرماید: فاصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل (خوشحال دستجردی، ۱۳۸۲: ۱۸)

صبر در جنگ با مشرکان: از صفات متقین در قرآن استقامت در جنگ است؛ مثل: والصابرین فی الباساء والضراء (بقره/ ۱۷۷). آیه ۴۹ سوره انفال نیز می فرماید: واصبروا ان الله مع الصابرین صبر بر بلیات و مصیبات: بشر الصابرین الذین اذا اصابتهُم مُصِيبَةٌ قالوا انا لله و انا الیه راجعون (بقره/ ۱۵۵). در تفسیر آیه «اصبروا و صابروا و رابطوا» امام باقر (ع) می فرماید: اصبروا علی المصائب،

صابروا علی عدوکم و رابطوا عدوکم. ابو عبدالله (ع) می فرماید: اصبروا علی المصائب، صابروا علی فرائض الله علی الائمة (ع).

صبر در برابر فقر

حضرت علی فرماید: صبر الفتی لفقره یجله و بذله لوجهه بذله (نهج البلاغه، ص ۲۹)

صبر از نظرگاه صوفیان و عارفان:

صبر در معنای لغوی گیاهی است بیابانی و بسیار تلخ مزه که خاصیت دارویی دارد، اما از نظر صوفیان مقام منبع فقر، مستلزم صبر است و اگر سالک در فقر و محنت، صبر را شعار خود نسازد از سلوکش نتیجه‌ای حاصل نمی‌آید. از این رو صوفیه صبر را از ایمان بلکه تمام ایمان می‌دانند. به جا آوردن هر فریضه و ترک هر معصیت و شهوت، بدون صبر میسر نیست. صوفیه: اهل صبر را به سه مرتبه تقسیم می‌کنند: ۱. متصبر و منظور کسی است که گاه بر محنت و ابتلا صبر می‌کند و گاهی بی‌تابی نشان می‌دهد و جزع و فزع می‌کند؛ این نازلترین مرتبه صبر است. ۲. صابر و مراد از آن کسی است که فی الله و لله و بالله بر مصائب و شداید صبر می‌کند و هرگز بی‌تابی و جزع نشان نمی‌دهد. ۳. صبار که مراد از آن کسی است که فی الله و لله و بالله بر مصائب و شداید صبر می‌کند و اگر همه مصائب عالم یکباره بر سر او بیارد خم به ابرویش نیاید. (سراج، ۱۹۱۴: ۵۰)

صوفیه صبر بر نعمت را از صبر بر بلا و محنت سخت‌تر شمرده‌اند؛ چه، طبع آدمی به گونه‌ای است که با سخت‌ترین وضعیت سازگار می‌شود، اما همین که در برابر وفور نعمت و موقعیت‌های پرجاذبه دنیوی قرار گیرد، زمام صبر را از کفر می‌هد و بی‌عنان می‌رود و آن هم «با سر، نه با پا». ابراهیم خَواص گوید: «بیشتر مردمان از گرانباری صبر می‌گریزند و به خواهش و اسباب ظاهری پناه می‌برند و بدان چنان تکیه می‌کنند که گویی خواجه و صاحب ایشان است. گفته‌اند صبر تحمّل نفس است بر دشواری‌ها و چشیدن تلخی‌ها و این آخر مقام‌های مریدان است (آداب‌المریدین، ص ۷۵)». صبر، بیرون آمدن به اختیار است، از حفظ نفس به کوشش و رنج و اختیار. این برای تربیت نفس است و فرو بردن میلی‌های او که تا مستقیم شود بر راه پسندیده، و از آن منحرف نشود، و غرض از آن این است که دل، صافی شود از کدورات نفس. صبر از اهم مقامات سالکان است (نجم‌الدین کبری، ۱۳۶۳: ۷۱)، گفته‌اند صبر، در ابتدا ترک رؤیت اعمال است و در انتها ترک دعاوی و اعتراضات. (زمانی، ۱۳۸۲: ۵۱۱)

در عرفان و تصوف نهایت کمال، رسیدن به مقام انسان کامل است که مستلزم صبر در برابر سختی‌های سیر و سلوک و مبارزه با نفس است. بخش‌های مهمی از کتب صوفیه به صبر اختصاص

دارد. هجویری می‌گوید: تصوّف بر هشت خصلت بنا شده که به هشت پیغمبر اختصاص دارد. یکی از آن خصلتها صبر است که به ایوب اختصاص دارد (هجویری، ۱۳۷۶: ۱۲۰). عطار نیشابوری می‌گوید: تصوّف عبارت است از صبر و طمع بریدن از دنیا. او معتقد است به وسیله صبر می‌توان از حد محدود خود رها شد و به بی‌نهایت رسید. سنایی معتقد است هر نوع کمالی بر اثر صبر به وجود می‌آید. ذوالنون می‌گوید: صبر دور بودن است از مخالفات و آرمدن با خوردن تلخی‌ها و پیدا کردن توانگری به وقت درویشی. (رساله قشیریه، ص ۲۷۹). مستملی بخاری می‌گوید: صبر آن است که در صبر، صبر کنی و این، آن باشد که صبر خویش نبینی و در بلا صابر باشی به بلا نادیدن و در صبر صابر باشی به صبر نادیدن. (شرح مستملی بخاری، ۱۳۶۵، ج ۳: ۱۲۲۸) خواجه عبدالله از صبر به عنوان هفتمین میدان یاد می‌کند و می‌گوید: از میدان قصد، میدان صبر زاید. صبر را سه رکن است: یکی بر بلا «اصبروا» آن است و دیگر از مصیبت «و صابروا» آن است. سیم بر طاعت «و رابطوا» آن است. (صد میدان، ص ۲۲). صبر را اقسامی است: صبری بود به کسب بنده و صبری بود نه به کسب بنده، صبر کسبی بر دو قسم است: صبری بود بدان چه خدای فرموده و صبری بود بدانچه نهی کرده است. اما آن صبر که کسبی نیست صبر بنده بود بر مقامات آنچه بدو رسد، از حکم حق که او را در رنجی رسد. نیز گفته اند: صبر عبارت است از ایستادن با بلا به حسن ادب (رساله قشیریه، ص ۱۷۸ و ۲۸۰)

عزالدین کاشانی می‌گوید: اثبات این مقام بعد از مقام فقر از آن جهت افتاد که از جمله انواع صبر یکی صبر است بر فقر. صبر بر سه نوع است: صبر نفس، صبر قلب و صبر روح. اما صبر نفس بر دو گونه است: یکی صبر از مراد و دوم صبر بر مکروه. صبر از مراد هم دو گونه است: فرض و نقل. فرض، صبر است از محرّمات شرعی که نفس بدان تشوّقی دارد و نقل، صبر از مکاره چون شبّهات و زیادات قولی و فعلی؛ چه ترک آن از قبیل مستحسنات است. اما صبر بر مکروه نیز دو گونه است: فرض و نقل. فرض، صبر است بر اداء فرایض عبادات از صلوّه و زکاه و صوم و حج و نقل مانند صبر بر نوافل عبادات و صبر بر رعایت اقتصاد و صبر بر کتم کرامات و احوال و صبر بر خمول و صبر بر مذمت، صبر بر فقر، صبر بر اخفاء آن، صبر بر بلا و مصیبت و صبر بر نعمت و عاقبت تا در فتنه نیفتد که دشوارتر از صبر بر مصیبت است؛ چنانکه سهل عبدالله گفته است: الصبر علی العافیة اشدّ من الصبر علی البلاء. اما صبر قلب بر دو گونه است: صبر بر مکروه و صبر از مراد. اما صبر بر مکروه یا بر دوام تصفیه نیت بود و اخلاص آن از شایبه نصیب نفس و آن را صبر لله خوانند یا بر دوام مراقبت و ذکر الله تعالی و آن را صبر علی الله خوانند یا بر التفات به عالم نفس و اشتغال به تدبیر و سیاست او و آن را صبر لله خوانند. صبر لله اول و همچنین صبر علی الله به نسبت بادلّی بود

که هنوز از شائبه میل به عالم نفس و متابعت هوا صافی نشده باشد و صبر لله دوم به نسبت با دلی که به کلی متوجه عالم قدس گشته باشد و خواهد که غطاء بشریت که حجاب دوام مشاهده است از پیش بردارد و اشارت علم با بقا و رابطه حیات کالبد که مرکب تکالیف است بر تدبیر مصالح نفس صبر می فرماید.

اما صبر از مراد به نسبت با صابر اول و دوم، صبر از موافقت نفس و متابعت هوا بود و آن را هم صبر لله گویند. و به نسبت با صابر سوم صبر از دوام و محاضره و مکاشفه بود و آن را صبر عن الله خوانند. اما صبر روح دو گونه است: یکی صبر بر مکروه و آن صبر است بر اطراق بصیرت از تحذیق نظر در مشاهده جمال ازلی و انطواء روح در مطاوی حیا، رعایت ادب حضرت شهود را و این صبر را صبر مع الله خوانند، دوم صبر از مراد، و آن صبر است از اکتحال بصیرت به نور مشاهده جمال ازلی در حضرت جلال لم یزلی، این صبر را صبر عن الله خوانند و دشوارتر صبرها اسن است؛ چه در این صبر منازعت با روح است و منازعت با روح دشوارتر از منازعات با نفس و قلب است. فوق همه صبرها صبر بالله است، چه حصول این به بقاء بعد فنا تعلق دارد. صبر جوهر عقل است. چندانکه غریزت عقلی کامل تر صبر بیشتر. صورت او قالب علم است و علم روح او. حیات او به علم است و مقام علم به او و مصدر هر دو غریزت عقلی. تا اول عقل نباشد علم و صبر نتواند بود و تا علم نباشد که بر محل فضیلت صبر دلالت کند صبر جمیل صورت نبندد. پس کمال علم به صبر بود و جمال صبر به علم و کمال و جمال عقل به علم و صبر. (عزالدین کاشانی: ۱۳۷۶، ۳۷۹ تا ۳۸۳)

نصیرالدین طوسی می گوید: صبر سه نوع است. اول صبر عوام و آن حبس نفس است بر سبیل تجلّد و اظهار ثبات در تحمل تا ظاهر حال او به نزدیک عاقلان و عموم مردم مرضی باشد. دیم صبر زهاد و عباد و اهل تقوی و ارباب حلم و از جهت توقع ثواب آخرت و سیم صبر عارفان (اوصاف الاشراف، ۱۱۳). در لطائف المواقف است که صبر ۴ قسم است: اول صبر کردن بر مشقت طاعت، دوم صبر کردن بر الم ترک معصیت، سوم شکبیا بودن در فقر و فاقه و مصیبت و بلاء، و چهارم تحمل آزار و جفا از خلق. (سجادی، ۱۳۷۰: ۵۲۴). صوفیان صبر را یکی از مقامات سلوک شمرده اند و در تعریف آن می گویند که صبر خویشتن داشتن و نگاهداری نفس است از اظهار جزع و شکایت به غیر خداوند و برای آن اقسام بسیار قائلند از آن جمله بر طاعت و پایداری در انجام اوامر و تجنب از منهیات الهی است و صبر بر طاعت سبب ارتقا به درجات ایمانی و ملکوت انسانی می باشد. از این رو مولوی انسان را به یوسف و عالم صورت را به چاه و صبر بر طاعت را به ریسمان تشبیه می کند:

یوسف حسنی و این عالم چو چاه

وین رسن صبر است بر امر اله (۱۲۷۶/۲)

فضیلت صبر از نظر مولانا

او صبر را برترین و گرانبهاترین نعمت خدا می‌داند که به انسان عطا فرموده است. اعتقاد دارد که هر جا فرد کامیاب و موفق دیده شد، بی‌شک صبر راهبرش بوده است؛ و بالعکس هر جا مفلوک و شکست خورده‌ای را می‌یابد، آن را ناشی از بی‌صبری آن فرد می‌داند. و بارها در شعرش با به کار بردن عبارت الصبر مفتاح الفرج، براینکه صبر کلید گشایش‌ها و پیروزی‌هاست، تأکید می‌کند و در جایی که فرصت یابد این مسئله را عنوان می‌کند:

صبر کرد و بود چندی در خَرَج کشف شد، کَالصَّبْرِ مفتاح الفَرَج (۱۸۴۱/۳)

او همه بدبختی‌ها و ناکامی‌ها و عدم توکل به خداوند را، ناشی از بی‌صبری آدمی می‌داند و حتی نگرانی به مسئله رزق و روزی را ناشی از بی‌صبری می‌داند. او جنح از محنت را کفر می‌داند و صبر را کلید عطایای ربانی:

چونکه قَتَام اوست، کفر آمد گله

صبر باید صبر مفتاح الصلّه (۲۳۵۸/۵)

ارزش صبر به دشواری آن است؛ چون اگر میلی وجود نداشت و یا شهوتی نبود و چیز مطلوب و خواستنی برای آدمی مطرح نبود که انسان به آن جذب شود و بر آن صبر نماید، دیگر صبر کردن مفهومی نداشت. اما صبر کردن، در عین دشواری‌اش چون نردبانی است که انسان را بالا می‌برد.

صبر را سَلَم کنم سوی دَرَج تا برآیم صبر مفتاح الفرج (۴۹۱۳/۶)

مولانا صبر را از ویژگی آدم‌های برگزیده و نکو می‌داند و از آیات قرآنی و احادیث نبوی استفاده می‌کند که صبر کردن، از جانب خداوند و بزرگان توصیه شده است. او مثال‌هایی از این بزرگان می‌آورد:

ایوب نبی که در صبر شهره خاص و عام است:

هفت سال ایوب با صبر و رضا در بلا خوش بود با ضیف خدا (۳۶۸۹/۵)

حضرت حق به ایوب فرمود که این صبر را من به تو عطا کردم:

هین به صبر خود مکن چندین نظر صبر دیدی صبر دادن را نگر (۲۹۰۴/۵)

گفت حق ایوب را در مکرمت من به هر موییت صبری دادم (۲۹۰۳/۵)

صبر صالح در برابر قوم خود:

حق بگفته صبر کن بر جورشان پندشان ده، پس نماند از دورشان (۲۵۴۷/۱)

صبر علی(ع) در برابر عمرو بن عبود و را عنوان می‌کند

معراج رفتن پیامبر را، حاصل اجر و صبرش در برابر مشرکان می‌داند که خداوند به او عطا نموده است. مولانا اذعان می‌دارد که این همه مصیبت و سختی کشیدن پیامبران و شبان شدن آن‌ها به خاطر همین مسئله صبر می‌باشد، زیرا که او صبر را عامل بزرگی می‌داند و بزرگی یافتن را نتیجه صبر برمی‌شمارد. اما در عین حال عنوان می‌کند که نباید از آن کسی که صبر را عطا نموده (خداوند)، غافل شد.

دیدگاه مولانا در باره صبر

مولانا صبر را شرط لازم برای رسیدن به کمال می‌داند، و کسانی را که بی‌صبری می‌کنند و پای جبر را به میان می‌کشند، افرادی کاهل و تنبل می‌داند که تنها عذرتراشی می‌کنند و گناه بی‌صبری خود را به گردن قضا و قدر می‌اندازند.

هر که ماند از کاهلی بی‌شکر و صبر او همین داند که گیرد پای جبر (۱۰۶۸/۱)
صبر کیمیاست :

صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیایی همچو صبر آدم ندید (۱۰۶/۳)
در دیوان شمس است که: با صبر و تحمل می‌توان رهایی یافت و به مقصود دست یافت.

بی‌صبر بود و بی‌حیل، خود را بکشت او از عجل

گر صبر کردی یک زمان، رستی ازو آن بدلقا (دیوان شمس، ۲۲۱/۱)

صبر و شکر از ضروریات اصلی مسیر طریقت محسوب می‌شود:

این دوره آمد در روش یا صبر یا شکر نعم

بی شمع روی تو نتان دیدن مرین دو راه را (همان، ۲۲۷/۱)

صبر کلید گشایش است:

سرسبز و خوش هر تره‌ای، نعره زنان هر ذره‌ای

کالصبر مفتاح الفرج و الشکر مفتاح الرضا (همان، ۴۳۷/۱)

پروردگار همدم و مونس صابران است.

فرمود رب‌العالمین با صابرانم همنشین ای همنشین صابران افرغ علینا صبرنا

(همان، ۲۲۳/۱)

دل بواسطه صبر است که سیراب می‌شود:

شرب گل از ابر بود، شرب دل از صبر بود ابر حریف گیا، صبر حریف ضیا (همان، ۲۲۹۷/۱)

در دیوان شمس از صبر با عنوان، «آینه بیماری» و «غلاف ذوالفقار» یاد شده است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۵۸۵)

صبر مرا آینه بیماری است آینه عاشق غمخواری است
(دیوان، ۵۱۲/۱)

شهم گوید در این دشتم تو پنداری که گم گشتم نمی‌دانی که صبر من غلاف ذوالفقار آمد
(همان، ۶۲۱۶/۲)

نفس اماره را می‌توان به وسیله صبر و خرد مهار کرد. اگر صبر و خرد از وجودی رخت بربندد،
نفس اماره قوت می‌گیرد.

چون که سلیمان برود، دیو شهنشاه شود
چون برود صبر و خرد، نفس تو اماره شود (همان، ۵۷۹۸/۲)

صفت پیران و شاهان حقیقی، صبر و امانتداری است.

شمس تبریز کم‌سخن بود شاهان همه صابر و امینند (همان، ۷۱۹۶/۲)

صبر آدمی را صدرنشین می‌کند و به مقام رفیع می‌رساند. بهتر و بالاتر از صبر چیزی وجود ندارد، اما
صبر در مقابل معشوق نیز معنی ندارد:

به از صبوری اندر زمانه چیزی نیست ولی نه از تو که صبر از تو سخت عار بود
(همان، ۹۷۰۸/۲)

صبر مانند ابری است که از آن حکمت و معرفت نازل می‌شود:
صبر چو ابری است خوش حکمت بارد از او

زان که چنین ماه صبر بود که قرآن رسید (همان، ۹۳۴۶/۲)

صبر از عهده عشق بر نمی‌آید:
صبر با عشق بس نمی‌آید عقل فریادرس نمی‌آید (همان، ۱۰۴۶۲/۲)

صبر نمونه و نشانی از التهاب، حرارت و سوزش عشق است:
سوزش خورشید عشق، صبر بود، صبر کن روز دو سه صبر به مذهب تو با ترش (دیوان
شمس، ۱۳۴۸۲/۳)

همچنانکه صبر گشایش و رهایی است، تنگی و حرج را نیز باید در بی‌صبری جست.

خاموش مکن ناله که ما صبر گزیدیم
(همان، ۱۵۷۱۳/۳)

چون صبر فرج آمد و بی صبر حرج بود

صبر مزده دهنده وصل است:

صبر همی گفت که من مزده وصلم از او

شکر همی گفت که من صاحب انبارم از او (همان، ۲۲۶۹۴/۵)

مرد حقیقی کسی است که بتواند از عهده صبر و صدق برآید.

صابری و صادقی را مرد باید مرد کو؟

ای برادر عاشقی را درد باید درد کو؟

(همان، ۲۳۴۰۲/۵)

ادعای دلدادگی از کسی پذیرفته است که در صبر و شکیبایی استقامت داشته باشد.

دلدار آن باشد که او در صبر باشد سخت‌رو نی چون تو گوشه گشته‌ای در گوشه‌ای

افتاده‌ای (۲۵۷۱۲/۵)

از آثار صبر، خاموشی و سکوت است:

خاموشی صبر آمد و آثار او هر فرج را می کشد از کان، بلی (۳۰۷۸۰/۶)

نتیجه صبر شادمانی و نشاط بعد از صبر است:

دستمزد شادمانی صبر توست رو که وقت امتحان بگریختی

(دیوان، ۳۰۸۶۴/۶)

تلخی صبر اگر گلوگیر است عاقبت خوش گوار خواهد بود

(همان، ۱۰۳۲۰/۲)

درختان همچو یعقوبان بدیده یوسف خود را که هر مهجور را آخر زهجران صبر برهاند

(همان، ۳۵۰۴۱/۷)

ویژگیهای عاشق، صبر کردن و وفا کردن است:

بر شاه خوب رویان واجب وفا نباشد ای زرد روی عاشق تو صبر کن وفا کن

(همان، ۲۱۴۹۷/۴)

تن جایگاه و معدن صبر به شمار می آید:

معدن صبر است تن، معدن شکر است دل معدن خنده است شش، معدن رحمت جگر

(همان، ۱۱۸۸۶/۳)

صبر گنج است:

پُرس پُرسان می کشیدش تا به صدر گفت: گنجی یافتم آخر به صبر (مثنوی، ۹۵/۱)

صبر براق پیغمبر شد:

مصطفی بین که چو صبرش شد براق
بر کشانیدش به بالای طباق (مثنوی، ۳۹۷۹/۶)

صبر باشد مشتتهای زیرکان

هست حلوا، آرزوی کودکان (همان، ۱۶۰۱/۱)

هر که صبر آورد گردون بر رود

هر که حلوا خورد و پس تر شود (همان، ۱۶۰۲/۱)

هر که صبر ندارد ایمان ندارد:

صبر از ایمان بیاید سر کُله حیث لا صبرَ فلا ایمانَ که (همان، ۶۰۰/۲)

با صبر کمال عشق به دست می آید یعنی عاشق معشوق شود و معشوق عاشق

که زکشتن، شمع جان افزون شود لیلیات از صبر تو مجنون شود (همان، ۴۷۸/۱)

صبر پل صراط است:

صبر چون پول صراط، آن سو، بهشت

هست با هر خوب، یک لالای زشت (همان، ۳۱۴۷/۲)

صبر ابزار توفیق دور اندیشان است:

زین کمین بی صبر و حزمی کس نجست حزم خود را، صبر آمد پا و دست (مثنوی، ۲۱۳/۳)

صبر و خاموشی رحمت الهی را جذب می کند:

صبر و خاموشی جَذوب رحمت است

وین نشان جستن، نشان علت است (همان، ۲۷۲۵/۳)

با صبر می توان نفس را منحنی کرد:

نفس را زین صبر می کرد منحنیش که لثیم است و نسازد نیکویش

(همان، ۲۹۷۹/۳)

قبله گاه اهل معنا صبر و تأمل است:

قبله معنی و روان صبر و درنگ قبله صورت پرستان نقش سنگ (مثنوی، ۱۸۹۹/۶)

صبر سپر آهن است:

اسپر آهن بود صبر ای پلدر حق نبشته بر سپر جاء الظفر (همان، ۲۴۶۹/۵)

قوه اختیار با صبر و تقوی کمال می آورد (در داستان ۴ مرغ خلیل):

گر بُدی صبر و حفاظم راهبر

بر فزودی ز اختیارم کَر و فر (همان، ۶۵۵/۵)

صبر چراغ و نور دل است:

جمله عالم را نشان داده به صبر

زانکه صبر آمد چراغ و نور صدر(همان، ۳۹۰۰/۶)

انواع صبر از دیدگاه مولانا

مولانا برای بیان اهمیت صبر از نظر قرآن، سالکان را به آخر سورة والعصر ارجاع می دهد که خداوند حق و صبر را برابر قرار داده است.

صبر را با حق قرین کرد ای فلان آخر والعصر را آگه بخوان(مثنوی، ۱۸۵۳/۳)

الف) صبر در برابر گرایشهای نفس: او معتقد است گرایش به نفس کار انسانهای کمال نیافته همانند کودکان است و صبر در برابر آن کار انسانهای خردمند است. مولانا ضمن بحث درباره شناخت حق می گوید: اگر چشم بصیرت نداری، باید با نفس مبارزه کنی و در مقابل رنجها پایداری نشان دهی تا حجابها از مقابل چشم روح تو کنار رود.

گر تو کوری، نیست بر اعمی حرج ورنه رو کالصبر مفتاح الفرج

برده های دیده را داروی صبر هم بسوزد، هم بسازد شرح صدر(همان، ۷۱/۲)

مولانا معتقد است اگر کسی در برابر شهوات قرار گیرد، دو نیرو در درونش به منازعه کشیده می شوند؛ یکی نفس، دیگری نیروی عقلانی که او را از گناه و عاقبت آن می ترساند.

گر بود صبر دیدن سود اوست آن تهیج طبع سستش را نکوست(۶۳۹/۵)

وَر نباشد صبر پس نادیده به تیر دور اولی، زمرد بی زره(۶۴۰/۵)

در بینش مولانا نفس باید وجود داشته باشد، اما نیروی تعقل انسان باید به مقابله آن برخیزد و صبر و پایداری را همانند سپری در برابر آن قرار بدهد تا اختیار و اراده که نشانه بارز تکامل روح است در انسان ظاهر شود. در این صورت نفس می تواند سیر ترقی انسان باشد. او این مسأله را در داستان پرکنند طاوس بیان کرده است. طاوس می گوید: اگر می توانستم در مقابل جلوه دادن پرهائیم صبر کنم موجب ابهت من می شد؛ اما چون نمی توانم، آن را می کنم و از بین می برم.

لیک بر من پر زیبا دشمنی است چونکه از جلوه گری صبریم نیست(مثنوی، ۶۵۵/۵)

مثل اعلای صبر از نظر مولانا صبر حضرت علی در برابر خشم و غضب در خدو انداختن خصم است:

که نیام کوهم ز صبر و حلم و داد کوه را کی در رُباید تندباد(همان، ۳۷۹۴/۱)

ب) صبر در برابر تمایل نفس به سخن گفتن: سکوت اختیار کردن و صبر در برابر تمایل نفس به سخن گفتن از راههای سیر الی الله است. مولانا معتقد است که با این صبر، روح سخن می گوید و سخنی که روح بگوید، همانند دم مسیح، در کالبدها جان می دمد.

گر سخن خواهی که گویی چون شکر صبر کن از حرص و این حلوا مخور

صبر باشد مشت‌های زیرکان هست حلوا آرزوی کودکان

هر که صبر آورد گردون بر رود هر که حلوا خورد واپس تر رود (۱۶۰۲/۱)

در تعلیمات صوفیه، سکوت و نقش آن در تکامل انسان، منشأ قرآنی دارد. نجم‌الدین کبری می‌گوید: چون زکریا، یحیی را از حضرت ربوبیت خواست، او را سه شبانه‌روز خاموشی فرمودند و چون پروردگار خواست عیسی به سخن آید مادرش را به سکوت اشاره کرد. (نجم‌الدین کبری، ۱۳۶۳: ۱۲۷)

ج) صبر در برابر رنجها و سختیها

چون گزیدی پیر نازک‌دل مباش

سست و ریزنده چو آب و گل مباش (همان، ۲۹۷۹/۱)

وی به همین مناسبت داستان کبودی زدن قزوینی بر شانگه، صورت شیر و پشیمان شدن او به سبب زخم سوزن را بیان می‌کند و نتیجه می‌گیرد که وقتی با سختیهای نفس و شهوات صبر کنی، از لحاظ اراده بر تمامی کائنات غلبه می‌یابی، حتی خورشید نمی‌تواند با نور خود تو را بسوزاند. داستان اصحاب کهف را بیان می‌کند که خورشید از مقابل غار آنان به سمت راست بر می‌گشت تا نورش به آنان آسیب نرساند.

ای برادر صبر کن بر درد نیش تا رهی از نیش نفس گیر خویش (همان، ۳۰۰۲/۱)

صبر در جهاد و رنج، باعث بقا در فنا می‌شود:

صبر کن اندر جهاد و در عنا دم به دم می‌بین بقا اندر فنا (همان، ۲۰۴۰/۵)

صبر بر مشکلات سلوک کلید نجات است

پرده‌های دیده را داروی صبر هم بسوزد، هم بسازد شرح صدر (۷۱/۲)

صبر کردن، جان تسبیحات توست صبر کن، کانت تسبیح دُزست (۳۱۴۵/۲)

صبر ماه در برابر شب و تاریکی موجب می‌شود از خورشید نور بگیرد. صبر گل در برابر خار موجب مقطر شدن آن است. شیر با صبر میان سرگین و خون عنصری حیات بخش می‌گردد.

صبر مه با شب منور داردش صبر گل با خار اذفر داردش (۱۴۰۸/۶)

صبر شیر اندر میان شهر خون کرده او را ناعیش ابن‌اللبون (۱۴۰۹/۶)

صبر پیامبران در برابر منکران موجب می‌شود مقرب الهی شوند. از دیدگاه مولانا هر نوع رکود نداشتن صبر در برابر سختیهاست. مولانا قائل است هر نوع تکاملی بستگی به صبر دارد. در مناظره روح انسان و خدا این حقیقت عرفانی را مطرح می‌کند که خدا بر اثر یک لطف به ظاهر قهرآمیز،

روح را در زندان تن گرفتار کرده تا بر اثر صبر تکامل یابد. خدا به روح شکوه‌گر می‌گوید صبر و مقاومت کن:

حق همی گوید که آری ای نزه لیک بشنو صبر آر و صبر به (۴/۱۰۷۱))

نتیجه مولانا از داستان پادشاهی که فقیه را مست کرد، این است که اگر صبر در وجود تو کمال یابد، همانند بالی، پرنده جان تو را به عرش پرواز می‌دهد؛ آنگونه که صبر پیامبر در برابر سختیها، براقی شد که آن حضرت را به آسمانها عروج داد.

هم به طبع آور به مردی خویش را پیشوا کن عقل صبراندیش را (همان، ۶/۳۹۷۹)
مولانا در داستان قلعه ذات‌الصور یا قلعه هوش‌ریا بیان می‌کند که صبر در مقابل سختیها و مشکلات، می‌تواند وسیله عروج انسان به آسمانها شود. آواز اسارت سه شاهزاده در قلعه نتیجه می‌گیرد که با صبر در برابر بلا، عشق خدا سراسر وجودشان را گرفت

صبر بگزیدند و صدیقین شدند بعد از آن سوی بلاد چین شدند (۶/۳۹۸۱)
این داستان با اندکی تفاوت در مقالات شمس هم آمده است؛ نکته قابل توجه اینکه پسر کوچکین بعد از کشته شدن دو برادر بی صبری خود را در عشق بیان نمود و با حيله سربند دختر و انگشتی و علامتهای دیگر را نشان گرفت (همای، ۱۳۶۰: ۶۰):

صبر با عشق بس نمی آید صبر فریادرس نمی آید (غزلیات، ۱/۹۸۹)
مولانا از داستان صبر لقمان در برابر خربزه تلخ خواجه، نتیجه می‌گیرد که سزاوار نیست در برابر ولی نعمت خود از یک تلخی گله کنم:

این چه صبرست؟ این صبوری از چه روست؟

یا مگر پیش تو این جانست عدوست (۲/۱۵۲۲)

د صبر بر غم و سستی و درد :

ای برادر موضع تاریک و سرد صبر کردن بر غم و سستی و درد
چشمه حیوان و جام مستی است

کان بلندی‌ها همه در پستی است (فیض کاشانی، ۱۳۷۹: ۳۴۳)
کمال‌الدین حسین خوارزمی، عارف قرن نهم، می‌گوید: نجم‌الدین ابوالجناوب برای حصول وصول ده شرط می‌گذارد که عبارتند از: توبه، زهد، توکل، قناعت، عزلت، ذکر، توجه، صبر، مراقبت، رضا. او می‌گوید: حقیقت صبر، بیرون آمدن از لذات جسمانی و حظوظ نفسانی است و حبس نفس در محبت عبادات و ثبوت قدم در مجاهدات. پس صبر بر انقطاع مألوفات و محبوبات فانی اولی است

از صبر بر عذاب جاودانی. بی زورق صبر در دریای بلای عشق نتوان نشست. صبر مفتاح ابواب فرج و مرقاه اسباب درج است. صابران دردمند که تیغ صبر بر لشکر غم انداخته‌اند، می‌دانند که بلای دوست عین ولاست و جفای یار محض وفا. باید که از «الصبر آن تصبر فی الصبر» غافل نباشی؛ یعنی صبر را از خود نبینی و در صبر به انتظار فرج نشینی، چه انتظار فرج در صبر ناصبوری است و کار از برای اجرت کردن مزدوری. (خوارزمی، ۱۳۴۸، ج ۱: ۲۲۶)

هـ) صبر و استقامت در ذکر

دم بخور در آب ذکر و صبر کن تا رهی از فکر وسواس کهن
بعد از آن تو طبع آن آب صفا خود بگیری جملگی سرتا به پا(مثنوی، ۱۲۲۵/۴)
تداوم یاد حق و صبر در آن، موجب می‌شود صفات نفسانی تو محو شود و صفات حق جایگزین آن گردد.

و) صبر در فقر

عرفا قائلند عدم بهره‌مندی از نعمت‌های این جهانی موجب رهایی روح از اسارت تن است. نظرمولانا درباره فقر و صبر بر آن در داستان قصه اعرابی درویش و ماجرای زن او با او به سبب قتل و درویشی تبلور یافته است. (خوشحال دستجردی، ۱۳۸۴: ۴۲). مرد اعرابی، سمیل عارف کامل، که با (الفقر فخری) می‌گوید: فقر یک مقام بلند عرفانی است. صبر در فقر، جهاد و جنگ با نفس است و موجب محو شدن هستی عارف در هستی حق می‌شود. و استغنا و بی‌نیازی مطلق حق در تو تجلی می‌کند:

صبر کن با فقر و بگذار این ملال زانکه در فقر است عزّ ذوالجلال(مثنوی، ۲۳۷۴/۱)
مولانا در داستان غلام هندو که عاشق دختر سرور خود می‌شود، دنیا را نکوهش می‌کند. نتیجه می‌گیرد که انسان باید در برابر جلوه‌های فریبده دنیا صبر کند.

صبر کن کالصبر مفتاح الفرج تا نیفتی چون فرج در صد حرج(همان، ۳۲۰/۶)
مولانا در فضیلت صبر از گرسنگی به موارد زیر اشاره می‌کند:

گفتار گدا با اعرابی برای رنج و بیماری سگش:

گفت: صبری کن برین رنج و حرّض صابران را فضل حق بخشد عوض(۴۸۲/۵)
داستان شخصی که نان نامطلوبی را با اشتها می‌خورد:

گفت جوع از صبر چون دو تا شود نان جو در پیش من حلوا شود
پس توانم که همه حلوا خورم چون کنم صبری، صبورم لاجرم (۲۸۳۶/۵)

اگر بیمار بر میل خود صبر کند اراده اش تقویت می شود

گر بود صَبَّار دیدن سود اوست آن تهیج طبع شستن را نکوست (۶۳۹/۵)

ورنباشد صبر، پس نادیده به تیر، دُور اولی زمرّد بی زره (۶۴۰/۵)

(ز) صبر در برابر عمل پیر و مراد:

داستان صبر در برابر خضر

صبر کن بر کار خضری بی نفاق تا نگوید خضر رو هذا فراق (۲۹۷۰/۱)

داستان شیخی که مهمان خانه زاهدی نابینا شد و قرآن آویخته دید، اما در برابر سؤال صبر کرد و پاسخ یافت که خدا در موقع خواندن قرآن به او بینایی می دهد.

صبر کرد و بود چندی در حرج کشف شد کالصبر مفتاح الفرج (همان، ۱۸۴۱/۳)

مولانا می گوید لقمان حکیم در مقابل این پرسش که چرا حضرت داود حلقه های آهنین می سازد صبر کرد و صبر بهترین رهبر است و یا مانند پرنده ای است که از همه پرندگان تیز پروازتر است.

چون نپرسی زودتر کشف شود مرغ صبر از جمله پُرآن تر شود

ور بپرسی دیرتر حاصل شود سهل از بی صبریت مشکل شود (۱۸۴۸/۳)

لقمان می گوید همانگونه که زره در جنگ بهترین وسیله برای حفظ بدن است، صبر نیز بهترین

کیمیاست؛ یعنی بهترین وسیله تکامل دهنده روح است. (خوشحال دستجردی، ۱۳۸۱: ۱۳۷)

(ح) صبر در برابر آزار جاهلان و منکران: این نوع صبر در قرب الی الله و یافتن درجات بلند عرفانی نقش بسیار مهمی دارد.

صبر جمله انبیا با منکران کردشان خاص حق و صاحب قران (۱۴۱۰/۶)

مولانا می گوید اولیای حق باید در مقابل رنجها و آزار و اذیت های جاهلان با عقلی که از جانب خدا به آنان داده شده صبر کنند؛ زیرا صبر در مقابل جاهلان قلب و روح را صفا می دهد.

تا شود پیدا وقار و صبرشان کردشان پیش از نبوت او شبان (۳۲۹۱/۶)

هر نبی زو برآورده برات استعینو منه صَبْرًا وَ صَلَات (۱۱۸۱/۴)

آتش نمرود، باطن حضرت ابراهیم را صفا داد. صبر طولانی نوح در برابر آزار قومش، همانند زنگ زدایی آینه، روح او را صیقل داد.

جور کفر نوحیان و صبر نوح نوح را شد صیقل مَرَات روح (۲۰۴۳/۶)

داستان مرید ابوالحسن خرقانی: شیخ که هیزم بر شیری غرنده حمل می‌کند و سوار بر آن است و ماری در دست، به درویش می‌گوید صبر و تحمل من در برابر عناد و انکار زن خود باعث چنین قدرتی شده است.

گر نه صبرم می‌کشیدی بار زن کی کشیدی شیرنر بیگار من (۲۱۲۸/۶)

داستان صبر مجنون در برابر نیشتر با ترس بر اینکه نیشتر به بدن لیلی بخورد:

گفت مجنون من نمی‌ترسم زنیش صبر من از کوه سنگین هست یش (مثنوی ۲۰۱۵/۵)

مولانا معتقد است که سختیهای پیامبران و اولیای خداوند در برابر منکران و صبر آنان برای این است که خدا در وجود آنان تجلی کند. او معتقد است یگانه راه شناخت خداوند مشاهده تجلی او در وجود انسانهای کامل است. مستملی گوید: صبر مقامی بزرگ باشد و خدا مصطفی (ع) را صبر فرمود و گفت: واصبروا و ما صبرک الا بالله (مستملی بخاری، ۱۳۶۵، ج ۳: ۱۲۲۸)

صبر در کسب و کار باعث ثروت می‌شود:

هر که را دیدی به زر و سیم فرد دان که اندر کسب کردن صبر کرد (همان، ۱۸۴۱/۲)

عامل مادی زایل‌کننده صبر است. او شیطان و وسوسه‌های او را یکی از دشمنان صبر می‌داند، که سعی می‌کند با زدودن صبر از آدمی برنامه‌های خود را اجرا کند:

مکر شیطان است تعجیل و شتاب لطف رحمان است صبر و احتساب (همان، ۲۵۷۰/۵)

دلبستگی‌ها و تعلقات دنیوی، قدرت و ثروت:

زان غنا و زان غنی مردود شد که ز قدرت، صبرها بدرود شد (همان، ۲۳۲۸/۳)

غرور و عشق به خودنمایی:

لیک بر من پر زیبا دشمنی است چون که از جلوه‌گری صبریم نیست (۶۵۴/۵)

شهوت مثل نگاه ناپاک صبر را کم می‌کند:

این نظر از دور چون تیرست و سم عشقت افزون می‌شود صبر تو کم (۶۴۶/۴)

حرص:

گرسخن‌خواهی که گویی چون شکر صبر کن از حرص و این حلوا مخور (۱۶۰۰/۱)

خشم و کینه:

نه به وقت خشم و کینه صبرها سست گردد در قرار و در ثبات (۳۷۱۰/۵)

شکم‌پرستی:

از برای غصه نان سوختی دیده صبر و توکل دوختی (۲۸۴۴/۵)

غلبه حرص و آز بر خر در اثر این بود که صبرش ناتوان بود و این به خاطر وابستگی به شکم بود

غالب آمد حرص و صبرش بد ضعیف بس گلوها که برد عشق رغیف (۲۸۱۸/۵)
 در داستان شیر و روبه و خر، شیر به ضعف خود اعتراف می کند:
 نیز جوع و حاجتم از حد گذشت صبر و عقلم از تجوع یاوه گشت (۲۵۷۳/۵)
 صوفیان در ماجرای فروختن بهیمه، نسبت به طعامهای غلیظ بی تابی کردند:
 چند از این زنبیل و این دریوزه چند؟ چند از این صبرو، از این سه روزه چند؟ (۵۲۳/۲)
 دانه با زبان حال به مرغ می گوید که عاقبت مفتون من گشته، اسیر می گردی:
 دانه گوید: گر تو می دزدی نظر من همی دزدم ز تو صبر و مقر (۶۲۳/۴)
 ترس از فقر، در داستان استغفار زن از گفته خود:
 گر ز درویشی دلم از صبر جستم بهر خویشم نیست آن بهر توست (۲۳۹۸/۱)
 ز آنکه شیطانش بترساند ز فقر بارگیر صبر را بکشند به غقر (۶۰/۵)
 البته نه بدین معنی که آنها را سرکوب نمایند؛ بلکه بدین معنی که مهار نفسانیات را بدست خویشتن بگیرند.

مولانا و بی صبری :

مولانا می فرماید هرکس برهنه از فضیلت است بی صبر است:
 هرکه را دیدی برهنه بینوا هست بر بی صبری او آن گواه (۱۴۱۲/۶)
 اما در موارد زیر بی صبری را می ستاید:
 بی صبری روح در اسارت جسم و شکایت به درگاه خدا:
 کای خدا افغان از این گرگ کهن گویدش: نک، وقت آمد، صبر کن (۴۰۳۳/۲)
 بی صبری عشق در برابر صبر محمود. مولانا می گوید سالک وقتی به مقام فنا رسید از خود هیچ
 اختیاری ندارد بلکه وجود او عین وجود حق است:
 لفظ جبرم، عشق را بی صبر کرد و آنکه عاشق نیست حبس جبر کرد (۱۴۶۳/۱)
 مولانا می گوید با پرنده پر شکسته و آنکه به جبر محمود عقیده دارد از صبر سخن گو تا به کمال
 عالی برسد:

مرغ جبری را زبان جبر گو مرغ پر اشکسته را از صبر گو (۸۵۳/۴)
 بی صبری در برابر شمس یا پیر و مراد
 تو مرا باور مکن کز آفتاب صبر دارم من و یا ماهی ز آب (۱۱۱۳/۲)
 به جان پاک تو ای معدن سخا و وفا که صبر نیست مرا بی تو ای عزیز بیا (غزلیات، ۲۲۷/۱۰)

مولانا از بی صبری صفورا برای دیدن نورانیت موسی و نابینا شدن او این نتیجه را می گیرد که با تابیدن نور طاعت الهی بر قلب سالک جان خود را فدا خواهد کرد:

بعد از آن صبرش نماند آن دگر بر گشاد و کرد خرج آن قمر (مثنوی ۳۰۸۵/۶)

نیز در بیان تجسم ملکوتی اعمال می فرماید آب صبر در عبادت به جویبار بهشتی بدل می شود:

آب صبرت، جوی آب خُلد شد

جوی شیر خُلد، مهر توست و وُد (همان، ۳/۳۴۶۱)

نازک دل صبر بر زیارو را نمی داند:

توجه دانی ذوق صبر ای شیشه دل خاصه صبر از بهر آن نقش چگل (۳۱۴۹/۲)

بی صبری در برابر شمس حقیقت

او همی گوید که صبرم شد فنا در فراق روی تو یا ربُّنا (۴۰۵/۳)

مولانا در قصه منافقان و مسجد ضرار از آنها سؤال می کند شما که در برابر ناز و نعیم و پاک و پلید

دنیا صبر ندارید چگونه در برابر آفریننده صبر می کنید:

ای که صبرت نیست از دنیای دون صبر چون داری زنع الماهدون (۳۰۷۴/۲)

بی تابی پروردگار از دوری بنده عاصی که مولانا آن را به رنج دوری صدر جهان از وکیل تمثیل

نموده است

گفت تاب فرقم زین پس نماند صبر کی داند خلاعت را نشاند؟ (۳۶۸۹/۳)

صبر حجاب میان عاشق و معشوق است:

هین گلوی صبر گیر و می فشار تا خنک گردد دل عشق ای سوار (۶۱۶/۶)

جنون الهی صبر را می زداید:

عاشقی و توبه، یا امکان صبر؟ این محالی باشد از جان سطر (مثنوی ۹۶۹/۶)

چو در دل آمد عشق تو و قرار گرفت نماند صبر و قرارم تو نیز می دانی

(غزلیات شمس ۳۳۱۴۹/۷)

این رمیدگی و بی میلی در برابر غیر و تمرکز و تسلیم در برابر پیر، باید چندان ادامه یابد و قوت

پذیرد که مرید خاطر از خود و دیگران یکسره بپردازد و با همه وجود در تماشای پیر مستغرق

گردد. این حالت ربودگی و مدهوشی است که مولانا از آن به مستی بی امان تعبیر می کند (شمس،

ص ۱۴۴ تا ۱۴۷).

صبر پرید از دلم عقل گریخت از سرم

تا به کجا کشد مرا مستی بی امان تو (همان، ۲۱۵۲/۳)

زبی صبری بگویم شمس تبریز چینی و چنانی من چه دانه (غزلیات، ۱۵۴۴/۱۱)
 املاً الکأس لا تَقُلْ لنداماک اصبروا نفذ الصبر و التقی یا حبیبی و صاحبی (۳۴۴۳۱/۷)
 مولانا بی صبری شاهزادگان در بلاد چین را بیان می کند:
 صدر را صبری بد، اکنون آن نماند بر مقام صبر، عشق آتش نشانند (مثنوی، ۴۱۶۱/۶)

صبر من مُرد آن شبی که عشق زاد

درگذشت او، حاضران را عمر باد (فیض کاشانی، ۱۳۷۹، ۳۲۶)
 مولانا یارای صبر کردن ندارد. او عشق را آنقدر در تضاد با صبر می یابد که آن را به صورت دشمنی
 برای صبر فرض کرده است که تنها در صورت فشردن گلولی صبر و خفه کردن آن است که دل
 عاشق خنک می شود. حتی وقتی پای عشق به میان می آید، صبر کردن را حماقت می داند.
 کرانی ندارد بیابان ما قراری ندارد دل و جان ما (غزل
 ۲۴۰، ص ۲۶)

نتیجه

مولانا صبر را گرانبهاترین نعمت و کیمیایی می داند که مس وجود آدمی را به طلا تبدیل می کند و
 مصائب آدمی را از بی صبری و عدم توکل می داند. جزع از محنت، کفر است و بر کلید عطایای
 ربانی، صبر شرط لازم برای رسیدن به کمال است و افراد کاهل گناه بی صبری را گردن قضا و قدر
 می اندازند. اگر میل و شهوت نباشد صبر مفهومی ندارد. صبر ویژگی آدمهای برگزیده و نکوست
 مثل پیامبر (ص)، علی (ع)، ایوب، صالح
 مولانا صبر را چنین می نامد: سپر آهن، گنج، براق پیغمبر، پل صراط، ابزار توفیق، منحنی کننده
 نفس، آینه بیماری، غلاف ذوالفقار، ابری که از آن معرفت نازل می شود. نیز پروردگار را همدم و
 مونس صابران می داند.

مولانا از انواع صبر، صبر در برابر گرایشهای نفس، سخن گفتن، رنجه، ذکر، فقر، پیر و مراد، آزار جاهلان
 و منکران، و کسب و کار را ذکر می کند و از تمثیل اعرابی و سرزنش همسرش در فقر، داستان خضر
 و لقمان حکیم در باره مراد بهره گرفته است.

عوامل زوال صبر از نظر مولانا عبارتند از: شیطان، تعلقات مادی، غرور و عشق به خودنمایی،
 شهوت، حرص، خشم و کینه، شکم پرستی (داستان صوفیان و فروش بهیمه)

مولانا در موارد زیر بی صبری را فضیلت می داند: بی صبری روح در اسارت جسم، بی صبری عشق در برابر صبر محمود، بی صبری در برابر شمس و مراد (ناینبایی صفورا در دیدار موسی)، بی صبری در برابر شمس حقیقت، بیتابی حق از دوری بندگان عاصی

فهرست منابع

- ۱- ابوالقاسمی، سیده مریم؛ ۱۳۸۳، اصطلاحات و مفاهیم عرفانی دیوان شمس، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲- برازش، علی رضا؛ ۱۴۰۸، مجمع الانوار، منظمه الاعلام الاسلامی، تهران.
- ۳- خمینی (امام)، روح الله؛ ۱۳۸۲، شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ۴- خوارزمی، کمال الدین حسین، ۱۳۴۸ جواهر الاسرار و زواهر الانوار، مؤسسه انتشاراتی مشعل اصفهان.
- ۵- خوشحال دستجردی، طاهره؛ ۱۳۸۴ بازتاب مفهوم قرآنی صبر در ادبیات عرفانی فارسی، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
- ۶- دهخدا، علی اکبر؛ ۱۳۷۳ لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- ۷- رازی، جمال الدین شیخ ابوالفتح، ۱۳۸۲ روح الجنان و روح الجنان، به تصحیح میرزا ابوالحسن شعرانی، انتشارات اسلامی، تهران.
- ۸- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد؛ ۱۳۶۲ المفردات فی غریب القرآن، چاپ دوم، ناشر مرتضوی.
- ۹- زمانی، کریم؛ ۱۳۸۲ شرح جامع مثنوی، ۶ دفتر؛ تهران: اطلاعات.
- ۱۰- سجادی، سید جعفر؛ ۱۳۷۰ فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران، کتابخانه طهوری.
- ۱۱- سجادی، سیدضیاء الدین، ۱۳۸۰، مقدمه ای بر مبانی تصوف و عرفان، تهران، انتشارات سمت.
- ۱۲- سراج، ابونصر؛ ۱۹۱۴اللمع فی التصوف، به تصحیح نیکلسون، لیدن.
- ۱۳- شریف رضی (گردآوری): ۱۳۸۷ نهج البلاغه، به تصحیح صبحی الصالح، بیروت.
- ۱۴- صراف، ابومحمد حسن بن علی، ۱۳۷۶ تحف العقول عن آل الرسول، به تصحیح علی اکبر غفاری، مکتبه الصدوق، تهران.
- ۱۵- فیض کاشانی، ملامحسن، ۱۳۷۹ عرفان مثنوی، گردآورنده مهدی انصاری، امیرکبیر.
- ۱۶- عزالدین کاشانی، محمود؛ ۱۳۷۶ مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، به تصحیح جلال الدین همایی، تهران، نشر هما.
- ۱۷- کلینی رازی، محمد بن یعقوب؛ ۱۳۲۴ اصول کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

- ۱۸- مستملی بخاری، ابواب‌ابراهیم اسماعیل بن محمد، ۱۳۶۵ هـ شرح التعرف لمذهب التصوف، تهران انتشارات اساطیر.
- ۱۹- موحد، محمدعلی: ۱۳۷۹ شمس تبریزی، تهران، طرح نو.
- ۲۰- مولوی، جلال‌الدین محمد: ۱۳۶۳ مثنوی معنوی، به تصحیح نیکلسون، ۶ دفتر، تهران.
- ۲۱- _____، _____: ۱۳۶۳ کلیات شمس، به تصحیح فروزانفر، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم.
- ۲۲- نجم‌الدین کبری: ۱۳۶۳ اصول عشره، ترجمه عبدالغفور لاری، انتشارات مولی، چاپ اول.
- ۲۳- هجویری، علی: ۱۳۷۶ بن عثمان کشف المحجوب، تهران، کتابخانه طهوری.
- ۲۴- همایی، جلال‌الدین: ۱۳۶۰ تفسیر مثنوی مولوی، تهران، انتشارات آگاه.

مقاله

خوشحال دستجردی، طاهره: ۱۳۸۱ نقش صبر در سیر و سلوک از دیدگاه مولانا در مثنوی، مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۲۸ و ۲۹، بهار و تابستان